



Analyzing the fictional characters "Yosef" from the novel "Symphony of the Dead" and "Sonaga" from the novel "The Silkworm" based on the sociological theory of shame

 Hamid Taheri ^{*1}, Mahdijeh Niyazmand ²

1. *Professor of the Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University

2. Secretary of Education, Gilan

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

17/02/2025

Accepted:

26/05/2025

As an arena for representing human behavior, stories can display characters whose sociological analysis as a small sample of human society enriches our understanding of stories and literature and the possibility of interaction and dialogue between literature and other Provides knowledge areas. The theory of "hot stigma" is one of the important theories in the field of sociology of behavior, which analyzes the social status of people with physical, moral, spiritual and tribal defects. In this research, with the help of the mentioned theory in the analytical-descriptive method, the hot type of shame and the society's reactions to it are compared in two characters "Yosef" from the Iranian novel Symphony of the Dead and "Lieutenant Sonaga" from the Japanese short story Silkworm by Edogawa Ranpo was analyzed and analyzed. Investigations show that both characters suffer from severe physical stigma caused by the incident, are rejected by the people around them and subjected to various violence by family members by objectifying and dehumanizing them. And finally they experience the same fate as death. Also, despite the age, situational, linguistic and cultural differences between the two characters, the human society represented in these stories has had a similar performance in front of this heat, beyond the borders.

Keywords: Symphony of the Dead, Shame, Irving Goffman, Edogawa Ranpo, Yusef, Sunaga

Cite this article: Taheri, Hamid, Niyazmand, Mahdijeh. (2025), *Analyzing the fictional characters "Yosef" from the novel "Symphony of the Dead" and "Sonaga" from the novel "The Silkworm" based on the sociological theory of shame*. Interdisciplinary Research in Persian Language and Literature, Vol. 4, New Series, No.1, spring and summer 2025: pages:81-107.

DOI: 10.30479/IRPLI.2025.3807



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Hamid Taheri

Address Professor of the Department of Persian Language and Literature,
Imam Khomeini International University

E-mail: taheri@HUM.ikiu.ac.ir



بررسی و تحلیل شخصیت‌های داستانی «یوسف» از رمان سمفونی مردگان و «سونگا» از رمان کرم ابریشم براساس نظریه جامعه شناختی داغ ننگ

حمید طاهری* ، مهدیه نیازمند^۲

۱- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

۲- دبیر آموزش و پرورش گیلان

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	داستان‌ها می‌توانند به عنوان عرصه‌ای برای بازنمایی رفتارهای انسانی، شخصیت‌هایی را به نمایش بگذارند که بررسی و واکاوی جامعه‌شناختی آن‌ها به عنوان نمونه کوچکی از جامعه انسانی، درک و شناخت ما از داستان و ادبیات را غنا می‌بخشد و امکان تعامل و گفتگو را میان ادبیات و دیگر حوزه‌های معرفتی فراهم می‌کند. نظریه «داغ ننگ» از نظریات مهم حوزه جامعه‌شناسی رفتار است که به تحلیل وضعیت اجتماعی افراد دارای عیوب جسمانی، اخلاقی، روحی و قبیله‌ای می‌پردازد. در این پژوهش، با کمک نظریه مذکور به روش تحلیلی-توصیفی، نوع داغ ننگ و واکنش‌های جامعه نسبت به آن را به صورت تطبیقی در دو شخصیت «یوسف» از رمان ایرانی سمفونی مردگان و «ستوان سونگا» از داستان کوتاه ژاپنی کرم ابریشم اثر ادوگاوا رانیو، مورد تحلیل و بررسی قرار دادیم. بررسی‌ها نشان می‌دهد که هر دو شخصیت از داغ ننگ جسمانی شدید ناشی از حادثه رنج می‌برند، از سوی اطرافیان خود طرد شده و با ایزه‌انگاری و انسان‌زدایی از آن‌ها مورد خشونت‌های گوناگون از سوی افراد خانواده قرار می‌گیرند و نهایتاً سرنوشت مشابه مرگ را تجربه می‌کنند. همچنین با وجود تفاوت‌های سنی، موقعیتی، زبانی و فرهنگی میان دو شخصیت، جامعه انسانی بازنمایی شده در این داستان‌ها عملکرد مشابهی در مقابل این داغ، فرای مرزها داشته‌است.
دریافت:	
۱۴۰۳/۱۱/۲۹	
پذیرش:	
۱۴۰۴/۰۳/۰۵	
کلمات کلیدی:	سمفونی مردگان، داغ ننگ، اروینگ گافمن، ادوگاوا رانیو، یوسف، سونگا

استاد: طاهری، حمید، نیازمند، مهدیه (۱۴۰۴). بررسی و تحلیل شخصیت‌های داستانی «یوسف» از رمان سمفونی مردگان و «سونگا» از رمان کرم ابریشم براساس نظریه جامعه شناختی داغ ننگ، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، سال چهارم، دوره جدید، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۴: ۱۰۷-۸۱.

DOI: 10.30479/IRPLI.2025.3807



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ره)

* نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: taheri@HUM.ikiu.ac.ir

۱. مقدمه

داستان به عنوان عرصه‌ای برای بازنمایی رفتارهای انسانی در دل یک جامعه به ویژه در عصر معاصر، قابلیت‌های فراوانی برای طرح گفتمان مختلف دارد؛ یکی از این گفتمان‌ها، حوزه جامعه‌شناسی است. هر داستان، نهاد اجتماعی مخصوص به خود را دارد زیرا «فلسفه‌ای اجتماعی در پس آن نهفته است که گونه روابط افراد، چگونگی زندگی آن‌ها، طرز فکر و عقیده و مسائل روحی و روانی ایشان را سازمان می‌بخشد» (کوثری، ۱۳۷۹: ۶۹). شخصیت‌های داستانی به عنوان نمونه کوچکی از اجتماع انسانی و رفتارهای متقابل آن‌ها می‌توانند مورد بررسی‌های جامعه‌شناختی گوناگون قرار بگیرند و شناخت رفتارهای آن‌ها در بستر اجتماع و فرهنگ، ما را به درک عمیق‌تری از داستان و ادبیات می‌رساند.

ادبیات در سه قلمرو نویسنده، اثر و خواننده به ترتیب به سه حیطه ذهن آفریننده، صورت‌های انتزاعی و ساختارهای جمعی وابسته است که آخرین آن‌ها، امکان پیوند ادبیات با علوم جامعه‌شناختی را میسر می‌کند (اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۹). جامعه‌شناسی ادبیات حوزه وسیعی است که پیوند میان مناسبات جامعه و آثار ادبی را در برمی‌گیرد و شامل طیف وسیعی از نظریه‌ها، جریان‌ها و عرصه‌های پژوهشی است (صادقی محسن آباد، ۱۴۰۱: ۲۳۴)؛ هر کدام از این جریان‌ها، به شناخت ابعادی از موضوع کمک می‌کنند که در حوزه صرف یک دانش خاص قابل درک و بررسی نیست. «اگرچه انسان‌ها و اعمال و افعال و تظاهرات گوناگون فعالیت‌های آنان به صورت رفتارهای معینی موضوع‌های بررسی و تحقیق‌اند، ولی در تحلیل واقع‌بینانه، در پس این اعمال و فعالیت‌ها، واقعیت اجتماعی با تمام نیرویش حکم می‌راند» (ترابی، ۱۳۷۹: ۳۰)؛ پس، بررسی شخصیت‌های داستانی به کمک نظریات روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه از روش‌هایی است که درک متفاوتی از شخصیت، ویژگی‌ها و رفتارهای آن‌ها به دست می‌دهد که در قالب پژوهش‌های صرف منحصر به ادبیات ممکن نخواهد بود؛ این امر در زمینه‌های نقد میان‌رشته‌ای و با استفاده از رویکرد تلفیقی جامعه‌شناختی-روان‌شناختی در واکاوی متون ادبی ممکن است.

یکی از نظریه‌های جامعه‌شناختی کاربردی در زمینه ادبیات، نظریه «داغ ننگ» یا «استیگما»^۱ اروینگ گافمن^۱، جامعه‌شناس آمریکایی، است که با الهام از رمانی با همین نام اثر ناتانیل هائورن طراحی شده است. گافمن معتقد است که محیط اجتماعی با دسته‌بندی کردن صفات و

ویژگی‌هایی که عادی محسوب می‌شوند، روال معمول برخوردهای اجتماعی را تثبیت می‌کند و به اعضای خود اجازه می‌دهد تا با توجه ظاهر و صفات اولیه، افراد را براساس پیش‌فرض‌های از قبل تعیین شده مورد قضاوت قرار دهند؛ اگر وجود صفتی در فرد باعث شود که این انتظار در برخوردهای اجتماعی برآورده نشود، افراد عادی تلقی شده او را ناقص می‌بینند و به او «داغ» می‌زنند (ر.ک. گافمن، ۱۴۰۰: ۱۶-۱۸). به همین علت، انسان در عرصه اجتماعی همواره تلاش می‌کند تا فاصله میان آنچه هست و آنچه را که انتظار می‌رود باشد، به حداقل برساند. گافمن این دو عنصر را با عنوان‌های هویت اجتماعی بالفعل و هویت اجتماعی بالقوه تعریف می‌کند و شکاف میان آن‌ها را که در صورت بروز به سرخوردگی و انزوای فرد در اجتماع منجر می‌شود، «داغ ننگ» می‌خواند.

داغ ننگ بی‌اعتبارکننده شخصیت آدمی است و غالباً به عنوان یک شکست اخلاقی شناخته می‌شود. این داغ، صفت غیرذاتی فرد در روابط اجتماعی است و می‌تواند هر آن چیزی باشد که با معیارها و هنجارهای مسلط جامعه همسو نیست و یا فرد به دلیل ترس از مورد تمسخر، تحقیر یا خشونت واقع شدن، دست به پنهان کردن آن می‌زند (ستایش مهر، ۱۳۹۸: ۲۵). فرد داغ‌خورده در تلاش است تا با تغییر موقعیت خود از پیامدهای منفی آشکار شدن داغش جلوگیری کند و رفتار خود را در مقابل افراد عادی سامان دهد. او با نمایش ویژگی‌های رفتاری جدید، تلاش می‌کند تا ضمن محافظت از تصویر خود، مطمئن شود که خود را به دیگران به شکل نامطلوبی نشان نداده است؛ بررسی چنین ویژگی‌هایی در افراد ما را با جنبه‌های روان‌شناختی شخصیت آن‌ها نیز آشنا می‌کند.

با این تعاریف، شخصیت‌های داستانی بسیاری را می‌توان براساس نوع داغ ننگ، شدت آن و واکنش جامعه اطراف آن شخصیت به آن داغ مورد بررسی قرارداد و نمونه‌های فراوانی از آن‌ها در رمان‌های معاصر ایرانی قابل دریافت و بررسی است. آنچه مورد توجه این پژوهش بوده است، بررسی تطبیقی شدت داغ ننگ و تأثیرات آن در دو شخصیت «یوسف» در رمان سمفونی مردگان اثر عباس معروفی و «ستوان سونگا» در داستان کوتاه کرم ابریشم اثر نویسنده ژاپنی، ادوگاوا رانیو^۲، است که بر اثر وجود داغ ننگ جسمانی مشابه، دو شخصیت، پیامدهای اجتماعی و سرنوشت مشابهی را علی‌رغم وجود تفاوت زبانی، فرهنگی و فضای داستانی تجربه می‌کنند.

۱-۱. بیان مسأله

در داستان‌ها و رمان‌های معاصر با شخصیت‌های مختلفی روبه‌رو هستیم و هر کدام از این شخصیت‌ها ممکن است با نوع خاصی از داغ ننگ درگیر باشند. از انواع این داغ ننگ‌ها، داغ ننگ جسمانی است که انواع مختلفی دارد و با توجه به شدت آن، واکنش‌های متفاوتی را از سوی دیگران در پی دارد. در این پژوهش، داغ ننگی که با سلب کامل توانایی‌های حرکتی از فرد، او را به اطرافیان خود وابسته می‌سازد و واکنش منفی اطرافیان نسبت به این اتفاق که زندگی اجتماعی را برای فرد داغ‌خورده با مشکل روبه‌رو می‌سازد، مورد توجه این پژوهش بوده است. رمان سمفونی مردگان و داستان کوتاه کرم ابریشم با وجود آن که تفاوت موضوعی دارند، شخصیت‌هایی را ارائه می‌دهند که از داغ ننگی مشابه رنج می‌برند و نهایتاً این داغ، سرنوشت مشابه مرگ را برای آنان رقم می‌زند. بررسی جامعه‌شناسانه و تطبیقی این دو شخصیت از دیدگاه گافمن می‌تواند نشان دهد که با وجود این که دو داستان از دو فرهنگ مختلف هستند، اما ویژگی‌های مشابه انسانی بازنمایی شده در آن‌ها مرزهای زبانی و فرهنگی را محو می‌کند، جهان‌شمول بودن داستان را اثبات می‌کند و همچنین، امکان تعامل ادبی میان دو فرهنگ ایران و ژاپن را فراهم می‌کند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با روش تحلیلی-توصیفی به بررسی نشانه‌های داغ ننگ در دو شخصیت «یوسف» و «ستوان سوناگا» و واکنش‌های جامعه‌ای که دو شخصیت در آن به سر می‌برند، براساس نظریه اروینگ گافمن می‌پردازد و به دنبال آن است تا به سوالات زیر پاسخ دهد: ۱. دو شخصیت «یوسف» و «ستوان سوناگا» با چه نوع داغ ننگی دست و پنجه نرم می‌کنند و این داغ ننگ چه تاثیری بر زندگی اجتماعی آن‌ها گذاشته است؟

۲. وجوه شباهت و افتراق ابعاد شخصیتی و اجتماعی این دو شخصیت کدام است؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

نظریه استیگمای اروینگ گافمن بیشتر به لحاظ جامعه‌شناسی مورد توجه جامعه علمی ایران بوده است اما تعداد قابل توجهی از پژوهش‌های ادبی در این باره نیز وجود دارد که عنوان آنها بدین قرار است: «جامعه‌شناسی رفتار در رمان طناب‌کشی برمبنای نظریه داغ ننگ» از قاسم‌زاده (۱۳۹۳)، «تبیین نظریه نمایشی اروینگ گافمن با تاکید بر دو نمایشنامه کلفت‌ها و

بالکن اثر ژان ژنه» از آل رسول (۱۳۹۳)، «بازخوانی روان‌شناختی-جامعه‌شناختی بخش پهلوانی شاهنامه بر مبنای نظریه داغ ننگ گافمن» از قاسم‌زاده و سالارکیا (۱۳۹۴)، «بررسی داغ ننگ در داستان‌های صادق هدایت براساس نظریه استیگمای اروینگ گافمن» از ستایش مهر (۱۳۹۸)، «بررسی رمان جای خالی سلوچ براساس نظریه داغ ننگ اروینگ گافمن» از ذبیح نیا عمران (۱۴۰۱)، «تحلیلی جامعه‌شناختی بر حکایت شیخ صنعان در منطق‌الطیر (براساس نظریه داغ ننگ اروینگ گافمن)» از خسروی شکیب (۱۴۰۱) و غیره.

رمان سمفونی مردگان با آن که در فضای پژوهشی ایران مورد توجه پژوهشگران زیادی بوده است اما تاکنون براساس نظریه گافمن مورد بررسی جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه شخصیت قرار نگرفته است، ولی در موضوعات نسبتاً مرتبط به عنوان نمونه می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد: «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های رمان سمفونی مردگان براساس آموزه‌های زیگموند فروید و شاگردانش» نوشته اظهري و صلاحی مقدم (۱۳۹۱)، «تحلیل شخصیت‌های رمان سمفونی مردگان بر مبنای دیدگاه فروید درباره غرایز نهاد» نوشته مولودی (۱۳۹۷) و «تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در رمان سمفونی مردگان» نوشته شیخو و همکاران (۱۴۰۰).

مجموعه داستان‌های ادوگاوا رانپو، نویسنده ژاپنی، نیز تاکنون مورد تحلیل و بررسی آکادمیک در فضای فارسی‌زبان قرار نگرفته است و بررسی تطبیقی شخصیت اصلی داستان کوتاه کرم ابریشم از این نویسنده با شخصیتی مشابه در رمان سمفونی مردگان اثر عباس معروفی با وجه تشابه داغ ننگ جسمانی از نوع معلولیت کامل براساس نظریه داغ ننگ اروینگ گافمن، پژوهشی نو و بدیع است که تاکنون صورت نگرفته است و این امر اصالت پژوهش حاضر را تأیید می‌کند.

۳-۱. روش پژوهش

در این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و به صورت تطبیقی به بررسی ابعاد شخصیتی و اجتماعی دو شخصیت «یوسف» در رمان سمفونی مردگان و «ستوان سونگا» در داستان کوتاه ژاپنی کرم ابریشم براساس نظریه «استیگمای اروینگ گافمن پرداخته شده و شدت داغ ننگ گریبان‌گیر دو شخصیت، واکنش‌های دریافت‌شده از سوی جامعه و ویژگی‌های روحی و روانی شخصیت‌ها مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

۴-۱. مبانی پژوهش

اروینگ گافمن، جامعه‌شناس آمریکایی، از دانشمندان مطرح در مکتب شیکاگو است که با نوآوری‌های خود نظریه کنش متقابل نمادین هربرت بلومر را گسترش و در تکمیل آن نظریه «داغ ننگ» را ارائه داد. گافمن دیدگاه‌های نظری گوناگون جامعه‌شناسی را در پژوهش خود به کار می‌گرفت که با روش‌های معمول جامعه‌شناسان تفاوت داشت. کیانپور در مقدمه کتاب داغ ننگ اثر گافمن، درباره روش کار او می‌نویسد:

«در این کتاب او با بررسی‌های مفصل توصیفی و تجربی، موقعیت اجتماعی افرادی را مورد تحقیق قرار می‌دهد که به واسطه ایجاد شکافی میان هویت اجتماعی بالفعل و بالقوه‌شان قادر به پیروی از هنجارهای متداول جامعه نیستند و در نتیجه در نزد سایر افراد عادی یا معمولی مورد پذیرش واقع نمی‌شوند» (گافمن، ۱۴۰۰: ۷).

واژه استیگما^۳ یا داغ ننگ در اصل واژه‌ای یونانی است که در یونان باستان آن را برای متمایز ساختن بردگان و جنایتکاران از مردم عادی به کار می‌بردند و در ادوار مختلف با مفاهیمی چون نشان کردن و با آهن داغ زدن پیوند داشته‌است. در نظر گافمن، این اصطلاح برای اشاره به علائم بدنی‌ای که نشان از نکته‌ای غیرعادی و ناپسند در خصوص وضعیت اخلاقی فرد داشت، به کار برده می‌شد و حامل پیامی مبنی بر لکه دار شدن یا آلوده شدن (به لحاظ اخلاقی یا دینی) فرد دارای داغ بود و دیگر افراد جامعه باید از آن‌ها در مکان عمومی دوری می‌جستند (همان: ۱۶). داغ ننگ باوری است که افراد طبیعی و معمولی را به سبب وجود ویژگی‌های معمولی و بهنجار، از دیگر افراد جدا می‌سازد و در سطح اجتماع انسان‌ها را و می‌دارد که به محض مواجه شدن با اشخاصی فاقد این ویژگی‌ها، آن‌ها را غیر معمولی و بی‌ارزش بخوانند (قانع عزآبادی و قاسمی، ۱۳۹۶: ۵۵). در واقع این پدیده، زمانی روی می‌دهد که به فرد القا می‌شود به دلیل وجود یک خصیصه اغلب عینی، دارای یک هویت اجتماعی بی‌ارزش است (عبادللهی، پیری و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۰۲) و بدین گونه، داغ خوردن یا برچسب خوردن، زمینه انزوای اجتماعی فرد را فراهم می‌کند.

داغ ننگ، با توجه به میزان آشکار بودن آن به دو نوع تقسیم می‌شود: داغ بی‌اعتباری و دیگری داغ احتمال بی‌اعتباری. نوع اول، به داغ ننگی اشاره می‌کند که آشکارا در گذشته فرد و یا در ظاهر و شخصیت او وجود داشته‌است و عیان بودن آن، تلاش فرد برای پنهان کردن داغ

را بی‌فایده می‌کند. حال آن که نوع دوم، به داغ ننگ پنهانی اشاره دارد که هر آن امکان آشکارشدن آن وجود دارد و فرد تمام تلاش خود را برای پنهان ماندن آن به‌کار می‌گیرد (ایمان و مرادی، ۱۳۹۰: ۶۷). داغ ننگ در صورت آشکارشدن می‌تواند فرد را به عضوی حاشیه‌ای از جامعه بدل کند که کامل شمرده نمی‌شود و تمام توانایی‌ها و شخصیت او را زیر سایه خود محو و نابود کند. گافمن تفاوت میان آنچه فرد هست با آنچه را که می‌خواهد در اجتماع باشد، تفاوت میان هویت بالقوه و هویت بالفعل فرد می‌شمارد و میننگ از آن با عنوان «هویت خویشتن» یاد می‌کند:

«سه نوع معنای متمایز برای کلمه هویت وجود دارد. هویت اجتماعی براساس روابط با فرد دیگر است. هویت فردی به سرگذشت شخصی فرد مربوط می‌شود و سرانجام نوعی هویت خویشتن وجود دارد که به احساس ذهنی فرد از خودش در نتیجه تجربه‌های مختلف اشاره می‌کند. هر یک از این هویت‌ها به‌وسیله ننگ‌هایی که اختلاف‌های بین خودهای بالقوه و بالفعل را مطرح می‌سازند، می‌توانند به خطر افتند» (میننگ، ۱۳۸۰: ۸۲).

گافمن سه نوع داغ ننگ را در صحنه اجتماعی زندگی انسان برمی‌شمارد که شدت و میزان رویت‌پذیری آنها، رفتارهای خاصی را از سوی فرد داغ‌خورده و جامعه‌ای که با او در تعامل است، در پی دارد. اول: داغ ننگ جسمانی که مربوط به زشتی‌ها و معایب بدن است. دوم: داغ ننگ شخصیتی: مانند داشتن احساسات غیرطبیعی، اختلالات روانی، انحرافات جنسی، اعتیاد و ... است و نوع سوم آن شامل داغ ننگ‌هایی مربوط به مردم یک قوم خاص براساس کلیشه یا واقعیت‌های تاریخی است که نسل به نسل منتقل می‌شود و گافمن از آن با عنوان داغ ننگ قومی و قبیله‌ای یاد می‌کند (گافمن، ۱۴۰۰: ۲۰).

داغ ننگ جسمانی از انواع داغ‌هایی است که آشکاربودگی و رؤیت‌پذیری فراوانی را برای فرد داغ‌خورده به همراه دارد و با توجه به نوع و شدت آن، فرد ممکن است میزان بالایی از انزوای اجتماعی را به دلیل مورد انزجار، تمسخر، تحقیر، خشونت و یا آزار واقع‌شدن تجربه کند. انسان‌های عادی تلقی‌شده با فرض ناقص پنداشتن فرد داغ‌خورده تبعیض‌های متفاوتی را علیه او اعمال می‌کنند و با این کار، از فرصت‌های زیستی او می‌کاهند. انزوا و دوری از جامعه پاسخ فرد داغ‌خورده به چنین رفتاری خواهد بود و افزایش شدت این داغ ننگ، میزان دوری او از جامعه را بیشتر خواهد کرد (ستایش‌مهر، ۱۳۹۸: ۲۶).

افرادی که داغ می‌خورند، در جامعه به عنوان انسان ناقص و غیرعادی تلقی می‌شوند و همین امر امکان برخورد انسانی را با آنان دشوار می‌سازد. آن‌ها در موقعیت‌های مختلف اجتماعی نادیده گرفته می‌شوند و ناعامدانه از جامعه طرد می‌شوند. این امر باعث تنزل درجه آن‌ها به سلسله مراتب فرومایه اجتماعی و مانع مشارکت اجتماعی آن‌ها می‌شود (محمدی، اکبری و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۰۴). چنین تأثیراتی در وهله اول، به خانواده و نزدیکان فرد داغ‌خورده سرایت می‌کند. گافمن در این باره معتقد است که نزدیکان صمیمی فرد نیز همچون افراد غریبه از وجود داغ‌ننگ، منزجر و با سرایت داغ‌ننگ به آن‌ها، گاهی رنجی مشابه فرد داغ‌خورده را متحمل می‌شوند (گافمن، ۱۴۰۰: ۸۰). به همین دلیل افراد خانواده با داغ‌زدن به فرد داغ‌خورده، زمینه‌های طرد شدن و منزوی ساختن او از محیط خانواده را فراهم می‌کنند تا خود گرفتار آن نشوند. محمدی و همکاران نیز در بررسی ابعاد مختلف داغ‌ننگ در ایران، ضمن تحقیقات خود به این موضوع دست‌یافته‌اند که خانواده با ۲۰/۵ درصد دومین منبع اعمال داغ‌ننگ در جامعه پس از افراد غریبه است (محمدی، اکبری و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۱۲). گافمن معتقد است «جامعه بر این اصل استوار است که هر فردی با ویژگی‌های اجتماعی مشخص از نظر اخلاقی، حق دارد انتظار داشته باشد دیگران برای او ارزش قائل شوند و به شیوه مناسب با او برخورد کنند» (گافمن، ۱۳۹۱: ۲۳)، اما داغ‌ننگ این انتظار را در هم شکسته و فرد را به لحاظ روانی در موقعیت متزلزلی قرار می‌دهد که با آشکارسازی داغ، ارزشی را که در محیط اجتماعی مورد انتظار وی است، از او سلب شود. از این رو، برخورد محیط اجتماعی، اعم از افراد غریبه و خانواده، در تفسیر و تعبیر فرد از داغ‌خود و بار روانی ناشی از آن تأثیر قابل توجهی دارد. خاستگاه، نوع این برخورد و پیامدهای ناشی از آن، در این پژوهش مورد توجه پژوهشگران بوده است.

۲. بحث و بررسی

رمان سمفونی مردگان اثر عباس معروفی از آثار برجسته داستانی معاصر فارسی است که داستان خانواده اورخانی را روایت می‌کند؛ جابر اورخانی به عنوان پدر خانواده، با اعمال افکار سنتی و مستبدانه خود به فرزندانش زمینه رنج‌ها و تیره‌بختی‌های بسیاری را برای آنان فراهم می‌سازد. این رمان را تراژدی فروپاشی یک خانواده سنتی ایرانی حول جنون و از دست رفتگی

یک روشنفکر می‌دانند که با اشارات اساطیری و ترسیم یک موقعیت خاص تاریخی ماهیتی نمادین پیدا کرده‌است (پوردانا، ۱۳۹۶: ۱۱۵). یوسف، پسر ارشد خانواده اورخانی، کودکی آرام و سر به زیر است که طی یک حادثهٔ کودکانه دچار فلج می‌شود و این داغ ننگ جسمانی زندگی را او در میان خانواده، به عنوان نهاد کوچکی از اجتماع اطراف کودک، دگرگون می‌سازد. او سال‌ها با وضعیتی اسفناک زندگی می‌کند و نهایتاً به دست برادر کوچکترش، اورهان، کشته می‌شود. هر چند که یوسف یکی از شخصیت‌های فرعی این رمان است، اما سرگذشت مشابه او و ستوان سوناگا در داستان کوتاه کرم/بریشم، ما را بر آن داشت تا ضمن مقایسه تطبیقی این دو شخصیت، آن‌ها را براساس نظریه گافمن مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

تارو هیرای، با نام مستعار ادوگاوا رانیو، رمان‌نویس و منتقد ادبی معاصر و به نام ژاپنی است که نقش برجسته‌ای در توسعهٔ ژانر رمزآلود و وحشت در داستان‌نویسی ژاپن داشته‌است. او که مترجم آثار ادگار آلن پو و آرتور کانن دویل از زبان‌های غربی به زبان ژاپنی بود، داستان‌هایش را متأثر از این دو نویسنده می‌نوشت. اقتباس‌های سینمایی و هنری فراوانی نیز از آثار او وجود دارد. از این نویسنده، مجموعه داستان‌های *اتاق قرمز*، *شکار و تاریکی*، *مارمولک سیاه* و *جنایات مرموز دکتر مرا* به زبان فارسی ترجمه شده و به چاپ رسیده‌است.

داستان کوتاه کرم/بریشم اثر ادوگاوا رانیو، یکی از داستان‌های مجموعهٔ داستان کوتاه *اتاق قرمز* است که به روایت داغ‌خوردگی و سرگذشت وحشتناک ستوان سوناگا، قهرمان جنگی، می‌پردازد. سوناگا بر اثر جراحات جنگی با بدنی ناقص و شکسته که توانایی حرکت ندارد، به وطن برمی‌گردد و با همسرش، توکیکو، زندگی می‌کند. او ابتدا به خاطر فداکاری‌هایش مورد تحسین جامعه قرار می‌گیرد، اما رفته‌رفته ظاهر ترسناک و منزجرکنندهٔ او و ناتوانی‌اش در انجام اعمال سادهٔ روزانه، رنج انزوا و تنهایی را به او و همسرش تحمیل می‌کند. میل به تخلیهٔ فشار ناشی از این نوع زندگی، توکیکو را به اعمال خشونت‌های گوناگون بر همسرش وامی‌دارد و نهایتاً سوناگا را به کام مرگی خودخواسته سوق می‌دهد. داغ ننگ جسمانی سوژه اصلی این داستان کوتاه است و رانیو به خوبی چهره زشت انسانی را در برخورد با رنج دیگری در این داستان به تصویر کشیده‌است.

در ادامه به تحلیل و بررسی مولفه‌های داغ ننگ و واکنش جامعه نسبت به آن در دو شخصیت «یوسف» و «ستوان سوناگا» می‌پردازیم:

۱-۲. معلولیت ناشی از حادثه

در هر دو داستان، شخصیت‌ها از ابتدا انسان‌هایی عادی بودند که طی یک اتفاق، دچار معلولیت کامل می‌شوند و مسیر زندگی‌شان برای همیشه دست‌خوش تغییر می‌شود؛ در رمان *سمفونی مردگان*، «یوسف» در کودکی، در یکی از روزهای حمله روس‌ها به ایران، بعد از تماشای چتربازها در آسمان شهر، خیال پروازکردن به سرش می‌زند و با چتر پدرش از بام خانه به سمت زمین می‌پرد. این شیطنت کودکانه اما خطرناک باعث می‌شود تا یوسف از ناحیه گردن به پایین فلج شده و تبدیل به مرده متحرکی شود که توان کار دیگری جز خوردن و دفع کردن را ندارد. بر اثر این اتفاق، یوسف برای برآوردن نیازهای اولیه خود محتاج دیگر اعضای خانواده می‌شود و این شروع طردشدن او و تبدیل شدن او به داغ ننگی برای خانواده است: «همه واقعه به همین شکل بود که مادر سال‌های سال به بچه‌هایش می‌گفت برادر بزرگشان پرواز کرده که به این روز افتاده. چیزی شده بین آدم و حیوان. مرده و زنده. یک تکه گوشت. یک جانور که مدام می‌بلعد» (معروفی، ۱۳۹۹: ۱۱۱).

اما این اتفاق صرفاً به دلیل یک شیطنت کودکانه نیست و اضافه‌شدن بار مجازات‌گونه‌ای که برای فلج‌شدن یوسف تعبیر می‌شود، جنبه‌ای غم‌انگیز، اخلاقی و افسانه‌ای به ماجرا می‌دهد؛ نسبت دادن معلولیت به لغزش اخلاقی یا گناه به عنوان نشانگر شکست در ایمان فرد، الگوی نگرش اخلاقی است که از دیرباز در جوامع سنتی وجود داشته‌است و با اشکال مختلف در رسانه‌های گوناگون بازنمایی می‌شود (سلطانی فر و افتخار، به نقل از گودلی، ۱۳۹۲: ۸۱). طبق این الگو، معلولیت فرد، مجازات اعمال نادرست او یا اطرافیان اوست که از سوی خداوند یا روزگار تعیین شده‌است. در *سمفونی مردگان*، آیدین، برادر کوچکتر یوسف، حادثه‌ای را که برای یوسف رخ داده‌است، نقطه شروع تمام اتفاقات ناگواری می‌داند که برای خانواده پیش آمده‌بود و از نظر او این یوسف بود که داشت مکافات اعمال نادرست خانواده را پس می‌داد:

«سال‌ها بعد که آیدین به دوران کودکی خود واپس می‌گشت، درمی‌یافت همه مسیرها از همان‌جا تغییر کرده. او به خوبی می‌دانست که همیشه بچه اول مکافات دیگران را پس می‌دهد و این را نیز می‌دانست که وارثان تنها، طمع بیشتری برای تصاحب به کار می‌برند. این چیزها خوابی بود که بعدها تعبیرش را به وضوح دید» (معروفی، ۱۳۹۹: ۱۱۳).

در داستان کوتاه کرم/بریشم، ستوان سوناگا قهرمانی جنگی است که بر اثر جراحات‌های جنگ تبدیل به تکه گوشتی انسانی می‌شود و توانایی حرکت ندارد و مانند یوسف، چشمانش تنها راه برقراری ارتباط با دنیای بیرون است. او در اثر این جراحات، دیگر نه توانایی شنیدن دارد و نه می‌تواند سخن بگوید؛ اعضای بدنش قطع شده است و توان حرکت ندارد و تنها با یک مداد در دهان یا کوبیدن سر به تاتامی‌های کف خانه با همسرش ارتباط برقرار می‌کند:

«ترکشی چهره‌اش را داغان کرده بود. لاله گوش چپش به کلی کنده شده و تنها سوراخی کوچک و سیاه به جا مانده بود؛ همچنین جراحاتی که جای بخیه‌ها در طول آن دیده می‌شد از کنج لب تا زیر چشم چپش بالا می‌رفت و در سمت راست صورتش، زخمی زشت از شقیقه به فرق سرش می‌دوید. گلویش سوراخ شده بود، گویی که تخلیه‌اش کرده باشند و بینی و دهانش هیچ‌کدام قابل شناسایی نبود. با این حال، در میان این چهره کریه، دو چشم روشن و گرد و کم‌وبیش کودکانه می‌درخشید و برق خشم از آن‌ها می‌بارید» (رانپو، ۱۴۰۱: ۱۱-۱۲).

روزنامه‌ها و دیگر اهالی شهر از او به عنوان یک قهرمان یاد می‌کنند که زنده ماندنش معجزه بوده است و توکیکو را همسری فداکار می‌دانند که زندگی‌اش را وقف شوهر قهرمان و علایش کرده است. واکنش جامعه در ابتدای این اتفاق، سرشار از تحسین و قدردانی است، اما رفته رفته روی دیگر بشر نمایان می‌شود و معلولیت ستوان سوناگا به داغ ننگی تبدیل می‌شود که همسرش را در مراقبت از او تنها می‌گذارد:

«اما اندکی بعد، توکیکو متوجه شده بود که آن‌ها نمی‌توانند با مستمری ناچیز مجروحان جنگی زندگی کنند. از ژنرال واشیو درخواست کمک کرده و اجازه یافته بود که به صورت رایگان در ویلای کوچک انتهای ملکش اقامت کنند. از همان لحظه زندگی‌شان تغییر کرده بود. دورافتادگی محیط روستایی در این مسئله سهیم بود، اما رفتار مردم نیز دیگر مثل سابق نبود. تب قهرمانی فروکش کرده و جای خود را به بی‌اعتنایی کامل داده بود. مردم از هیجان پیروزی‌های اولیه دل‌زده شده بودند و شاهکارهای جنگی دیگر چنگی به دل نمی‌زد. ملاقات‌ها کمتر و کمتر و حتی نام ستوان سوناگای سرشناس نیز فراموش شده بود. اعضای خانواده منزجر از ظاهر جسمانی ستوان یا از ترس اینکه مجبور شوند به او کمک مادی کنند، عملاً هرگز به دیدنش نمی‌آمدند» (همان: ۱۸).

داغ ننگی که گریبان‌گیر دو شخصیت است، از نوع ناشی از حادثه است و موروثی نبودن این داغ، برای هر دو شخصیت، تغییرات خلقی و رفتاری خانواده و واکنش آن‌ها نسبت به این اتفاق را مورد توجه قرار می‌دهد، اما واکنش اولیه اطرافیان به این موضوع، به دلیل ماهیت علی آن‌ها با یکدیگر متفاوت است؛ یوسف از همان ابتدا مورد تنفر خانواده قرار می‌گیرد چرا که داغ او در اثر یک شیطننت کودکانه احمقانه به وجود آمده است، اما ستوان سوناگا قهرمانی جنگی است که زخم‌هایش مورد تحسین همگان است و در اثر گذر زمان، مسئولیتی که برای نگهداری از وضعیت او ایجاد می‌شود، او را به همراه همسرش مورد بی‌اعتنایی از سوی همگان قرار می‌دهد.

۲-۲. ناتوانی مطلق در انجام امور روزمره

گافمن معتقد است که یکی از ویژگی‌های اصلی رؤیت‌پذیری یک داغ ننگ، میزان مزاحمت آن است به گونه‌ای که بتوان برآورد کرد که داغ مدنظر در جریان کنش متقابل تا چه حد می‌تواند اختلال ایجاد کند (گافمن، ۱۴۰۰: ۷۵)؛ به عبارتی دیگر، اگر داغ ننگی، روال تعاملات معمول فرد با دیگر افراد جامعه را مختل کند و برای آن‌ها مزاحمتی فزاینده ایجاد کند، واکنش‌های منفی محیط اجتماعی را در پی خواهد داشت.

در رمان سمفونی مردگان، سقوط و فلج شدن ناشی از آن، از یوسف مرده متحرکی می‌سازد که در کوچک‌ترین اعمال روزانه به دیگران محتاج است؛ یوسف به عادت سابق قبل از حادثه، سکوت در پیش می‌گیرد، شرایط را می‌پذیرد و تنها برای خوراک مترصد یاری دیگران است. این احتیاج دائم به تدریج همه اعضای خانواده را کلافه می‌سازد و زمینه طرد کامل او و انسان‌تلقی نشدن او را فراهم می‌کند. از آنجایی که جابه‌جایی یوسف برای دفع ادرار و مدفوع ممکن نیست و او دیگر اراده‌ای برای این بازداري از این اتفاق ندارد، محل استقرار او به تلی از کثافات انسانی تبدیل می‌شود. در رمان سمفونی مردگان، هرجایی که از یوسف سخنی به میان آمده، بلافاصله به بوی گند ناشی از دفعیات او نیز اشاره شده است، به نوعی که انزجار خواننده را نیز برمی‌انگیزد:

«یوسف بعد از آن سقوط حالا به یک تکه گوشت بی‌مصرف تبدیل شده بود که صبح تا شب، شب تا صبح بی‌وقفه بخورد و پس بدهد. گوشه اتاق پایین افتاده بود، بی‌حرکت و بی‌حرف چشم‌های خیره‌اش را به در می‌دوخت و همیشه چیزی را

نشخوار می‌کرد. اتاق بوی گند مردار می‌داد و مادر مدام در حیاط ملافه‌هایش را می‌شست» (معروفی، ۱۳۹۹: ۵۹). «اما بعدها دیگر ممکن نبود که او را از خانه بیرون بیندازند. با بوی تند ادرار و مدفوع، گوشه‌ی اتاق پایین روی یک تشکچه افتاده بود و فقط از حس‌های پنجگانه بینایی‌اش کار می‌کرد. زل می‌زد به آدم‌ها و با نگاه آزمندانه خیره دست دیگران می‌شد» (همان: ۱۱۱).

جنگ و جراحات ناشی از آن، شرایطی مشابه یوسف برای ستوان سوناگا به وجود می‌آورد. سوناگا از رفع تمامی احتیاجاتش به تنهایی عاجز می‌شود و در این موارد به همسر وفادار خود تکیه می‌کند:

«چند ستاره در آسمان شروع کرده بودند به درخشیدن. اتاق می‌بایست از حالا غرق در ظلمت شده باشد. زن آنجا نبود و شوهرش به تنهایی نمی‌توانست چراغ را روشن کند... آن گلوله گواشی را تجسم کرد که کنج صندلی‌اش گیر افتاده است یا پس از غلت خوردن روی تاتامی‌ها در گرگ و میش هوا نومیدانه پلک می‌زند» (رانپو، ۱۴۰۱: ۱۰).

سوناگا متوقعانه انتظار دارد که همسرش تمام نیازهای او را همانند گذشته برطرف کند، گویی اصلاً تغییری در شرایط او رخ نداده است: «ستوان که پرخور و سیری ناپذیر بود، هر ساعت از روز درخواست غذا یا طلب نزدیکی می‌کرد. اگر زن تن به این کار نمی‌داد، مثل دیوانه‌ها می‌شد و شروع می‌کرد به خزیدن و وسط اتاق در تمام جهات می‌چرخید» (همان: ۱۹)، اما رفته رفته خشونت مستتری در رفتارهای توکیکو بروز پیدا می‌کند که منجر به ازدست دادن بینایی ستوان سوناگا می‌شود.

برخلاف یوسف که منفعلانه به دیگران چشم می‌دوزد تا آن‌ها احتیاجاتش را برطرف کنند و قدرت تکان خوردن ندارد، سوناگا قدرت خزیدن و اعتراض کردن را در خود دارد و به شکل‌های مختلف به رفتارهای همسرش واکنش نشان می‌دهد. او خود را به عنوان یک قهرمان جنگی محق می‌داند تا نیازهایش رفع شود اما یوسف کودکی است که از نحوه برخورد دیگران با خودش آموخته است تا مزاحم و سربار کسی نباشد و از این رو، به موجودی دورافتاده تبدیل می‌شود. به همین دلیل، وضعیت اولیه سوناگا، به دلیل وجود همسر مطیع و وفادارش، به بدی وضعیت اولیه یوسف نیست، اما مزاحمت فزاینده‌ای که داغ ننگ هر دو شخصیت برای اطرافیان آن‌ها به وجود می‌آورد، سرانجام آن‌ها را به مرگ می‌کشاند.

۳-۲. ابژه‌انگاری توسط اطرافیان و تنزل از درجه انسانیت

گافمن معتقد است کسانی که بعد از داغ‌خوردگی فرد با او آشنا می‌شوند، ممکن است او را صرفاً به عنوان یک شخص ناقص ببینند اما آشنایان قبلی که تصویر دیگری قبل از داغ‌خوردگی از فرد داشته‌اند، ممکن است نتوانند او را مانند سابق بپذیرند و یا در رفتار خود ملاحظه‌گری داشته باشند (گافمن، ۱۴۰۰: ۵۵). از این رو، انسان‌زدایی از فرد داغ‌خورده می‌تواند نوعی تلاش فرد عادی برای کنار آمدن با داغ‌نگ باشد.

برای هر دو شخصیت، ابژه‌انگاری و شیء‌پنداری آن‌ها توسط اطرافیان راه را برای طردشدن و مورد خشونت قرارگرفتن آن‌ها باز می‌کند؛ در رمان سمفونی مردگان، داستان در بخش‌های مختلف، از نگاه شخصیت‌های مختلف خانواده اورخانی روایت می‌شود و تمامی این شخصیت‌ها، هنگامی که از یوسف صحبت می‌کنند، او را با عنوان‌هایی چون «تکه گوشت مرده»، «حیوان»، «جانور»، «جسم متعفن» و «مردۀ متحرک» توصیف می‌کنند و انسانیت را از او سلب می‌کنند:

«بعد از گذشت چند روز، دیگر یوسف تمام وجهه انسانی‌اش را از دست داد و مبدل به حیوانی شد که فقط می‌بلعد و کوچک‌ترین آزاری ندارد، نه سرما می‌خورد، نه بیمار می‌شد، و نه صدایی ازش درمی‌آمد. گوشه اتاق افتاده بود. مثل سنگ بزرگ وسط رودخانه که هیچ سیلی نمی‌تواند تکانش بدهد» (معروفی، ۱۳۹۹: ۱۱۲).

«همه‌مۀ دوردست به شکل یوسف درمی‌آمد که مثل یک تکه گوشت با چشم‌های وق‌زده خیره می‌ماند» (همان: ۱۶). این سلب انسانیت از یوسف، او را از خانواده حذف می‌کند تا جایی که در بسیاری از موقعیت‌های مهم نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود.

در داستان کوتاه کرم ابریشم نیز با شرایطی مشابه مواجه هستیم؛ در وهله اول، نام داستان استعاره‌ای از وضعیت حرکتی و ظاهری ستوان سوناگا در انتهای داستان است. زمانی که «سوناگا» برای پایان‌دادن به زندگی خود به سمت چاه آب می‌رود، راوی او را به کرم ابریشمی تشبیه می‌کند که در میان نی‌ها می‌خزد:

«ژنرال و توکیکو از ترس سر جای خود میخکوب شدند: در روشنایی لرزان فانوس هر دو با هم شکلی سیاه دیدند که با گردنی افراشته و کشیده مانند کرم ابریشم بزرگی میان نی‌ها به جلو می‌خزید؛ شکل با جمع و باز شدن‌هایی دشوار پیش می‌رفت و از

ته مانده چهار عضو قطع شده‌ای که دیوانه‌وار زمین را شخم می‌زدند کمک می‌گرفت» (رانپو، ۱۴۰۱: ۲۷).

در میانه داستان، راوی از دید توکیکو، ژنرال سونگا را با کلماتی توصیف می‌کند که نشان از سلب انسانیت از او دارد و این توصیفات به حدی دلخراش است که حتی واژه علیل یا معلول را برای توصیف او ناکارآمد می‌داند:

«ستوان سونگا در گذشته افسری خوش‌سیما بود و به خود می‌نازید که در خدمت میهنش است. حالا چیزی نبود جز نوعی حیوان یا بازیچه‌ای در دستان توکیکو. این نیروی اهریمنی که گرایش توکیکو به شر را تشدید می‌کرد از کجا می‌آمد؟ آیا نوعی جاذبه مرموز از این توده گوشت زرد خارج می‌شد؟ واژه‌های علیل یا معلول وضعیت شوهرش را آن طور که بود بیان نمی‌کرد؛ به او توده‌ای گوشت بدقواره پس داده بودند که هیچ چیزش انسانی نبود» (همان: ۹).

در ادامه داستان نیز از سونگا با عناوینی چون «گلوله گوستی»، «بقچه»، «عروسکی شکسته و رقت‌انگیز»، «کرم ابریشم زردرنگ»، «عروسک خیمه‌شب‌بازی دست‌وپا بریده» و «چیز» یاد می‌شود. با سلب انسانیت از او، میل به شر و اعمال خشونت در همسرش توکیکو تشدید می‌شود، اما توکیکو با وجدان خود نیز درگیر است؛ گاهی «آن تکه گوشت انسانی» را مرد خود و موجودی زنده با قلب و معده و احساسات انسانی تصور می‌کند و گاهی نیز او را «چیزش» می‌داند که باید در خدمت او باشد: «تحمل نمی‌کرد که چیزش ساعت‌ها به افکاری پناه ببرد که او هیچ سلطه‌ای بر آن‌ها نداشت. خشمی خاموش در وجودش پا گرفت» (همان: ۲۱). او میان افکار و امیال متضاد خود سرگردان است و مشغولیت‌های فکری او در داستان دیده می‌شود:

«از این نفخه‌های هشپاری که در اوج نکبت روی سطح وجدانش بالا می‌آمد و باعث می‌شد به وضوح درون قلب خود را ببیند، نفرت داشت. حس می‌کرد هوسی مخوف‌تر راهنمای عملش بوده است. آیا با حذف این نگاه سرزنش‌آمیز نخواست‌بود از شوهرش جسدی زنده بسازد و او را بدل به قرقره گوستی بی‌نقصی کند که فقط به تماس دست واکنش نشان می‌دهد و می‌گذارد او بی‌هیچ ممنوعیتی غرق در بازی‌های فاسد خویش شود؟» (همان: ۲۳).

۴-۲. طردشدن از سوی اطرافیان

تأثیر مشکلات ایجادشده بر اثر داغ ننگ تنها محدود به فرد داغ‌خورده نیست، بلکه می‌تواند به دیگران نیز سرایت کند؛ از نظر گافمن کسانی که از طریق ساختارهای اجتماعی با فرد داغ‌خورده در ارتباطند، «مجبورند در برخی از بدنامی‌های فرد داغ‌خورده‌ای که با او ارتباط دارند، شریک شوند» (گافمن، ۱۴۰۰: ۴۸) و برای جلوگیری از این اتفاق، طردکردن گزینه‌ای است که ممکن است خانواده و اطرافیان فرد داغ‌خورده آن را انتخاب کنند.

در رمان سمفونی مردگان، اولین واکنش‌های منفی نسبت به اتفاقی که برای یوسف افتاده‌است، در لحظه اولیه سقوط او دیده می‌شود؛ زمانی که خانواده در کمال بدبختی یوسف را زنده از سقوط درمی‌یابد:

«وقتی جسم درهم‌شکسته و نفلۀ یوسف را در آن روز جنگ و آتش به درون آوردند، پدر از بالای پله‌ها داد زد: ببریدش قبرستان. مادر گفت: برای چی ببریمش قبرستان؟ پدر گفت: مگر زنده است؟ مادر گفت: بدبختی آره» (معروفی، ۱۳۹۹: ۱۱۲).

این طردشدن تا آن‌جا ادامه می‌یابد که یوسف از آدمیت ساقط‌شده، نام او از کنار دیگر اعضای خانواده خط‌می‌خورد و در مکالمات خانواده جایی ندارد: «رفته‌رفته اسم یوسف از برادری و فرزندی خط خورد، و حکم یک انبار آذوقه را پیدا کرد که جز تباهی کاری ازش برنمی‌آید. دکتر نای‌دائف گفته بود: این دیگر آدم‌بشو نیست» (همان: ۱۱۳). «شماها دو تا برادر هستید. یکی تویی، یکی اورهان. آیدا که عروسی می‌کند و می‌رود، حالا اگر با این مریضی‌اش کسی حاضر شود او را بگیرد. یوسف هم که آدم نیست» (همان: ۱۱۹) و حتی در موقعیت‌های حساس نیز، مانند سمپاشی خانه که می‌تواند منجر به مرگ شود، مغفول واقع می‌شود:

«آن‌جا مادر به رسم عادت، یکباره یاد یوسف افتاد. لابد او را فراموش کرده بودند. از پدر خواست بروند او را بیاورند، پدر هم ناراحت بود. برای یوسف اشک می‌ریخت اما وقتی ماموران سمپاشی با ماسک و روبند تیره‌ای، همه جای خانه، درز آجرها، لای درها، شکاف کمد‌ها و حتی ترک دیوار را سمپاشی کرده بودند، چه کاری از دست آن‌ها برمی‌آمد؟ آن شب تا صبح نشستند و برای یوسف اشک ریختند. روز بعد وقتی به خانه می‌بازگشتند همه می‌دانستند که با جنازه خشک‌شده یا بادکرده یوسف روبرو می‌شوند. پدر با ترس و لرز در اتاق کوچک پایین را باز کرد: یوسف همان جور وارفته و مبهوت

برجای خود نشسته بود. با آن تفاوت که چند موش، یک گربه، صدها سوسک و پشه و ساس و خرخاکی وسط اتاق سرنگون شده بودند. پدر تند پنجره اتاق یوسف را باز کرد و به طرف یوسف رفت، و بهت زده دریافت که یوسف هنوز زنده است و دارد چیزی می‌خورد. مادر حتم داشت از همین جانورها خورده است» (همان: ۱۴۹).

اما تنها خانواده یوسف نیستند که او را فراموش کرده‌اند؛ کسانی هم که برای امور مختلف به خانه اورهانی‌ها می‌آیند، از دیدن او منزجر شده و فرار را ترجیح می‌دهند: «گفتم: نیم‌تاج. چرا نمی‌آیی؟ گفت: آقا شما؟ این‌جا؟ گفتم: بیش‌تر بهت می‌دهم. خانه را گند برداشته. بیا. گفت: آقا، من نمی‌توانم به آن جانور برسم. از غذا افتاده‌ام. آقا، دیگر نان از گلویم پایین نمی‌رود» (همان: ۲۹۳).

در داستان کوتاه کرم ابریشم، ستوان و سونگا و همسرش پس از وقوع حادثه و فروکش کردن هیاهوهای پس از جنگ مورد بی‌اعتنایی خانواده قرار می‌گیرند تا مبادا از آن‌ها کمکی خواسته شود و تمام بار مسئولیت نگهداری از ستوان زخمی و شکسته به دوش توکیکو، همسر او، قرار می‌گیرد. توکیکو، همسر سر به زیر و وفاداری است که در همه‌ی تحسین‌ها و تمجیدهای اطرافیان از فداکاری ستوان، توان ترک کردن او را ندارد، اما با گذشت زمان، دیدن ناتوانی همسرش و وضعیت تنهایی او، میل عجیبی به اعمال خشونت را در او بیدار می‌کند و او از این موضوع لذت پنهانی و عذاب وجدان توأمانی را تجربه می‌کند: «غلیان دلسوزی و نفرت که به طرز غریبی با هوس آمیخته بود، نخاعش را درنوردید» (رانپو، ۱۴۰۱: ۱۰).

گافمن معتقد است که «افرادی که با فرد داغ‌خورده مراوداتی دارند غالباً نمی‌توانند آن توجه و احترامی را که جنبه‌های سالم هویت اجتماعی وی مطالبه می‌کند و خود وی نیز انتظار دریافت آن را دارد، به او بدهند» (گافمن، ۱۴۰۰: ۲۴)؛ از این رو، احساسات منفی توکیکو نسبت به وضعیت تاثیرپذیرفته خودش و همسرش، رفته‌رفته تبدیل به خشونت آشکار و لذتی برخاسته از دیدن رنج آن موجود بیچاره می‌شود:

«توکیکو که محکوم بود در آن منطقه روستایی دورافتاده به همراه ستوان در انزوا زندگی کند، فهمیده بود انزجاری که مرد در او برانگیخته است زندگی را برای آن‌ها تحمل پذیر می‌کند و فقط علاقه‌ای اهریمنی می‌تواند باعث شود که او بر این انزجار فایق آید. آن‌ها

مثل دو حیوان وحشی بودند که در قفسی حبس شده باشند؛ بنابراین تصمیم توکیکو برای رهاکردن عنان خواهش‌های حیوانی‌اش اصولاً امری طبیعی بود» (همان: ۲۰).

گافمن معتقد است که داغ ننگ می‌تواند به کسانی که از طریق ساختار اجتماعی با فرد داغ‌خورده در ارتباط هستند، نیز تسری پیدا کند و آن فرد (چه همسر، دوست، فرزند، والدین و دیگران) به لحاظ اجتماعی همان رنجی را متحمل خواهد شد که فرد داغ‌خورده با آن دست و پنجه نرم می‌کند و به همین دلیل است که فرد ممکن است مورد طردشدن از سوی اطرافیان قرار بگیرد (گافمن، ۱۴۰۰: ۴۸-۴۹). از این رو، یوسف با کنار گذاشته شدن از خانواده به موجودی فراموش‌شده تبدیل می‌شود و ستوان سوناگا با تحمیل داغ ننگ تنهایی و انزوا به همسرش، مورد خشونت‌های گوناگون او قرار می‌گیرد تا این که تصمیم به خودکشی می‌گیرد و به زندگی خود پایان می‌دهد.

۲-۵. مورد خشونت قرارگرفتن

در رمان سمفونی مردگان، به دنبال طردشدن و سلب انسانیت از یوسف، پس از سال‌ها نگهداری از این «تکه گوشت مرده»، ابراز خشونت‌های کلامی که خواستار مرگ او هستند توسط پدر و برادر کوچکترش اورهان دیده می‌شوند و سرانجام قتل او به دست اورهان اتفاق می‌افتد:

«باز پدر جلو چشمم زنده شد: این جانور هنوز زنده است؟ مادر گفت: آره زنده است. پدر گفت: کی می‌میرد؟ و از پله‌ها بالا رفت. آن روز چنان اسهالی گرفته بود که همه قدرت و حمیت و اراده‌اش را از دست داده بود. مادر گفت: هر وقت خدا خواست. پدر گفت: مرگش نعمت است، نعمت» (معروفی، ۱۳۹۹: ۲۹۳). «مادر می‌گفت: می‌ترسم بیاید سراغ یکی از شماها و من دیگر نتوانم ببینمتان. چون بعضی وقت‌ها مرده‌ها به سراغ آدم می‌آیند و یکی از زنده‌ها را می‌برند. اورهان می‌گفت: هر وقت آمد بگو یوسف هست. بیاید ببرش، راحت‌مان کند» (همان: ۲۵۲).

اورهان برای قتل او روش‌های متفاوتی را امتحان می‌کند، اما یوسف از آن‌ها زنده می‌ماند. سرآخر با کوبیدن سنگی به سر او که منجر به پخش شدن مغزش می‌شود، یوسف را از پای درمی‌آورد. اورهان با این که از کشتن برادر بزرگترش ناراحت است، اما به خاطر رضایت پدر و راحت شدن خانواده از شر یوسف این کار را انجام می‌دهد و داغ ننگ برادرکش بودن را برای

بقیه زندگی‌اش به جان می‌خورد: «پس این شهر کجاست؟ به کجا می‌روی؟ صبر کن. ناگاه صدایی از پشت سر داد زد: آهای، برادرکش. برگشت. هیچ کس نبود» (همان: ۲۹۶).

در داستان کوتاه کرم ابریشم، ستوان سوناگا، همان طور که پیش‌تر اشاره شد، مورد خشونت‌های گوناگونی از سوی همسرش قرار می‌گیرد. استیرن خشونت را اغلب «تلاشی برای جبران احساس فرو دست بودن، زدودن سرخوردگی، رهایی از درماندگی و ناتوانی» (استیرن، ۱۳۸۱: ۱۵) می‌داند. در فرهنگ سنتی ژاپن، زن جزئی از مایملک مرد محسوب می‌شود که مجبور به اطاعت و فرمانبرداری از اوست و برای او، گریزی از سرنوشت مشترک با همسر وجود ندارد. در ژاپن دوران میجی، «از زن‌ها انتظار می‌رفت که ابتدا از پدرهایشان، سپس از همسرانشان و بعدها از پسرانشان اطاعت کنند» (دونوان، ۲۰۰۲: ۱۳)؛ از این روست که توکیکو که به ناچار متحمل رنج داغ ننگ همسرش است، علیه او دست به خشونت می‌زند:

«توکیکو طوری عوض شده بود که هرگز تصورش را نمی‌کرد. حقیقت داشت که او زن جوان معصوم و کم‌رویی بود و از دل‌وجان به همسرش وفادار بود، اما پس از مدتی، تماشای آن معلول بیچاره عواطفی ناگفتنی در او ایجاد کرده بود» (رانپو، ۱۴۰۱: ۸).

سوناگا که توانایی حرکت کردن ندارد، برای برطرف کردن نیازهای جسمی و جنسی‌اش محتاج توکیکوست و توکیکو با سوءاستفاده از این وضعیت و شیء‌پنداری او، هیولای درونش را آزاد کرده و همسرش را تحت خشونت‌های جنسی قرار می‌دهد:

«توکیکو نیز لذتی را کشف کرده بود که از تماشای رنج او به دست می‌آورد. او که طبیعتی ترسو و خجالتی داشت از آزدن افراد ضعیف‌تر لذت می‌برد و شکنجه‌هایی که به دلخواه می‌توانست نصیب آن بیچاره کند هر روز بیشتر به هیجانش می‌آورد. امروز هم آن‌جا بود، بی‌دفاع و لرزان؛ رویش خم شد، بیشتر برای سیراب کردن هواهای نفسانی خود تا برای آرام کردن مرد» (رانپو، ۱۴۰۱: ۱۵).

اما برای توکیکو میل به سلطه‌جویی در رابطه زناشویی به همین جا ختم نمی‌شود؛ او می‌خواهد شیء‌اش مطیع تمام و کمال خواسته‌های او باشد و حتی تحمل این را ندارد که او در افکاری غرق شود که توکیکو از آن‌ها بی‌اطلاع است و تاب نگاه‌های او را ندارد؛ نگاه‌هایی که آخرین دستاویز سوناگا برای انسان بودن است. پس با حرکتی شتاب‌زده به چشمان او آسیب می‌زند:

«فهمید چه شده‌است. او را از آخرین راه ارتباطی‌اش با دنیای بیرون محروم کرده بود و حتی نمی‌توانست بهانه بیاورد که دست‌خوش جنون شده‌است. چطور ممکن بود نداند که چشم‌های رام‌نشدنی شوهرش آخرین پناهی بود که نمی‌گذاشت او همان حیوان مطیع و مطلوب توکیکو شود؟» (همان: ۲۲).

اما وجدان توکیکو بیدار است؛ او دچار عذاب وجدان می‌شود و پس از کورکردن غیرعمدی سوناگا، مدام از او طلب بخشش می‌کند، اما ستوان تصمیم می‌گیرد که به زندگی خود پایان دهد و با به‌جاگذاشتن یادداشتی با مضمون «تو را می‌بخشم» (همان: ۲۵)، خود را در چاه آب غرق می‌کند.

۲-۶. وضعیت روانی نابسامان

بخش عمده‌ای از چگونگی و میزان واکنش فرد به داغ ننگ خود و سازگاری با واکنش‌های اغلب منفی و مثبت دیگران به این پدیده، از شخصیت خود فرد و ظرفیت‌های روانی او نشأت می‌گیرد؛ بدیهی است که «افراد با ویژگی‌های روانشناختی متفاوت، داغ مشترکی را به گونه‌ای متفاوت احساس یا تجربه می‌کنند» (قانع عزآبادی و قاسمی، ۱۳۹۶: ۵۶) و این تجربه متفاوت می‌تواند سرگذشت‌های گوناگونی را برای هر یک از آن‌ها رقم بزند.

در رمان سمفونی مردگان، یوسف قبل از حادثه به عنوان کودکی ساده‌لوح و زودباور معرفی می‌شود که در حسرت توجه پدر است و نسبت به خواهر و برادر دوقلویش مهرطلب است. او فضایی اشغال نمی‌کند و همیشه بدون مزاحمت برای بقیه اعضای خانواده، در گوشه‌ای به خواب یا بازی مشغول است:

«یوسف دلش می‌خواست مثل سال‌های پیش پسته جویده بخورد اما قناعت کرده بود به این که گذشته‌اش را در اورهان کوچولو ببیند. بی‌دردسر، بی‌آن‌که کوچک‌ترین بهانه‌ای بگیرد، سرش در لاک خودش باشد و آن قدر به چیزی ور برود که همان‌جا خوابش ببرد. بعضی وقت‌ها گوشه‌ای می‌نشست، به حرف‌ها و حرکات بزرگترها چشم می‌دوخت و شیطنت بچه‌ها را به خوبی تحمل می‌کرد. حتی اگر یک لیوان آب در یقه‌اش می‌ریختند، دم بر نمی‌آورد. فکر می‌کرد حتما باید این طور می‌شده. با این حال بیش از هر چیز سرگرمی‌اش دوقلوها بودند. آن‌ها را دوست می‌داشت. خوراکی‌هایش را به آن‌ها می‌بخشید و خودش را به آن‌ها نزدیک می‌کرد که محبتشان را جلب کند اما

موفق نمی‌شد. و آن‌ها دست همدیگر را می‌گرفتند می‌رفتند گوشه حیاط، میوه‌های کاج را چنان ردیف می‌چیدند که شکل یک قلعهٔ پیر افسانه‌ای ساخته می‌شد» (معروفی، ۱۳۹۹: ۸۷).

یوسف کمی کندذهن است و همین موضوع گاهی خشونت پدر را برمی‌انگیزد: «برای پسر بزرگش یوسف یک خودنویس آورد که جوهر پس می‌داد و عاقبت دست‌های یوسف آبی شد، جوهرها روی فرش ریخت و مادر ناچار فرش را شست. پدر گفت: عجب بچه خنگی!» (همان: ۸۱). «یوسف آن وقت نه ساله بود و داشت از آن سوی نردهٔ ایوان بالا زار می‌زد و عربده می‌کشید. پدر گفت: تو چرا عر می‌زنی پدرسگ؟» (همان: ۸۳).

یوسف کودکی منفعل و تسلیم شرایط و رفتارهای دیگران است و همین امر بعد از سقوط، از او انسانی مسکوت می‌سازد که کوچک‌ترین واکنش کلامی‌ای به وضعیت خود ندارد. او بلافاصله پس از حادثه، این داغ ننگ جسمانی را می‌پذیرد و حتی سال‌ها بعد، نسبت به تلاش برادر کوچک‌ترش برای قتل او واکنشی جز ادامهٔ نشخوارکردن تکه‌ای نان ندارد؛ یوسف بی هیچ گونه ترس و مقاومتی به دست اورهان کشته می‌شود.

اما برخلاف انفعال یوسف، ستوان سوناگا در داستان کوتاه کرم ابریشم، شخصیتی قوی و سرکش دارد که به راحتی تسلیم این داغ ننگ جسمانی نمی‌شود. او رسیدگی به خود را وظیفهٔ توکیکو می‌داند و در صورت غفلت او شروع به اعتراض می‌کند. غیبت طولانی توکیکو را نمی‌بخشد و از احتمال خیانت او همانند یک همسر عادی و کامل دچار حسادت می‌شود:

«دفتر را زیر چشم‌هایش گرفت و گفت: خودت می‌دانستی! مگر جای دیگری هم دارم که بروم؟ مرد دوباره مداد خواست: سه ساعت! دل توکیکو به حالش سوخت، خم شد تا نشان دهد که می‌خواهد از او طلب بخشش کند: معذرت می‌خواهم حواسم به گذشت زمان نبود. مرتب می‌گفت دیگر نمی‌روم» (رانپو، ۱۴۰۱: ۱۲).

حتی زمانی که سوناگا مورد خشونت توکیکو قرار می‌گیرد، تمام ارادهٔ او برای مقابله با توکیکو در چشمانش پیداست و همین موضوع باعث می‌شود تا توکیکو بر اثر عصبانیت، چشمان او را کور کند:

«هر چه آزارش می‌داد، بر سرش فریاد می‌کشید و تهدیدش می‌کرد، مرد تنه‌ای سرسختی نشان می‌داد و تسلیم نمی‌شد. آیا توان مقاومت را در ساعت‌ها تفکر و

خیره شدن به سقف می‌یافت یا اینکه تحریک‌های توکیکو دچار جنونش می‌کرد؟ به هر حال، بی‌آنکه ذره‌ای کوتاه بیاید، پیوسته چشمان از حدقه درآمده‌اش را که می‌خواستند سوراخش کنند به سویش می‌گرفت» (همان: ۲۲).

سرسختی سوناگا که حاصل سال‌ها نظامی‌گری است باعث می‌شود تا سوناگا بالاخره از تحمل خشونت‌های توکیکو سر باز زند و در عین حال که به تمام رنج‌های توکیکو و عذاب وجدان او واقف است، با به‌جا گذاشتن یادداشتی مبتنی بر بخشش او به سوی مرگ می‌رود. او برخلاف یوسف که پیشاپیش مرگ را پذیرفته است و مقاومتی در برابر آن نشان نمی‌دهد، مرگ خودخواسته و شرافتمندانه را به زندگی در انزوا و تحت خشونت‌های همسر ترجیح می‌دهد. در فرهنگ ژاپنی، خودکشی برای جبران مافات ناشی قصور فرد یا جرایم سرزده از او، امری پذیرفته شده تلقی می‌شود؛ نمونه‌های بسیاری از خودکشی سران جنگی، سامورایی‌ها و فرماندهان لشکری در تاریخ و ادبیات این کشور دیده می‌شود و نام‌های گوناگونی نیز برای این عمل در زبان ژاپنی وجود دارد (یاماموتو و ایگا، ۱۹۷۳: ۱۸۰). در عصر سامورایی‌های ژاپن، این عمل برای نشان دادن شرافت و وفاداری و پاک کردن لکه ننگ از نام فرد انجام می‌شد و به آن خودکشی اراده‌مند (Kakugo no Jisatsu – Suicide of Resolve) گفته می‌شد (راسل، متراکس و همکاران، ۲۰۱۷: ۲). از این رو، مرگ خودخواسته سوناگا که فرمانده‌ای جنگی است، ممکن است به جای آزردن خاطر ساختن مخاطب ژاپنی‌زبان، آخرین راه چاره پذیرفته شده برای او و امری مطلوب تلقی شود در حالی که برای مخاطبانی از فرهنگ‌های دیگر، این چنین نباشد.

۳. نتیجه

بررسی جامعه‌شناسانه و تطبیقی شخصیت‌های «یوسف» در رمان سمفونی مرگان و «ستوان سوناگا» در داستان کوتاه کرم ابریشم به کمک نظریه داغ ننگ، نشان می‌دهد که هر دو شخصیت از داغ ننگ جسمانی مشابهی رنج می‌برند که عملاً زندگی عادی بدون کمک دیگری را برای آن‌ها دشوار و آن‌ها را محتاج دیگران ساخته است. به دلیل وجود این داغ، آن‌ها از سوی اطرافیان طرد شده، انسان‌زدایی شده و مورد خشونت‌های گوناگون قرار می‌گیرند و سرآخر با مرگ مواجه می‌شوند. اما ویژگی‌های متفاوت شخصیتی و روانی دو

شخصیت باعث شده‌است تا تفاوت واضحی در نحوه برخورد آن‌ها با داغ ننگشان وجود داشته باشد؛ یوسف به راحتی تسلیم این داغ می‌شود و این در حالی است که ستوان سوناگا به دلیل تفاوت سنی و موقعیتی، سرسختی خاصی از خود نشان می‌دهد و حتی مرگ او نیز به اختیار خود اتفاق می‌افتد.

هر دو داستان به خوبی وضعیت شخصی را که از داغ ننگ جسمانی شدید رنج می‌برد، به تصویر کشیده‌اند و تا آن جا پیش رفته‌اند که حتی همدلی کمی را از سوی مخاطب با ارائه توصیفات منفی از دیدگاه دیگر شخصیت‌ها، برمی‌انگیزانند. هر چند که داغ ننگ می‌تواند درجات متفاوتی داشته باشد، داغ ننگ به تصویر کشیده شده در این دو داستان شدت بالایی دارد و منفی‌ترین نتیجه، یعنی مرگ، را برای افراد درگیر با آن رقم می‌زند. همچنین، ویژگی‌های انسانی بازنمایی شده مشابه در دو داستان، علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی و زبانی نشان از آن دارد که جامعه انسانی فرای مرزهای زمینی و فرهنگی، در زمینه این داغ ننگ به یک شکل عمل می‌کند و این موضوع جهان‌شمول بودن دو داستان را نشان می‌دهد و حاکی از آن است که ادبیات با بازنمایی این‌گونه رفتارهای اجتماعی می‌تواند بستری مناسب برای انجام پژوهش‌های بینارشته‌ای در تعامل با جامعه‌شناسی باشد.

منابع و مآخذ:

۱. آل رسول، عصمت. (۱۳۹۳). «تبیین نظریه نمایشی اروینگ گافمن با تاکید بر دو نمایشنامه کلفت‌ها و بالکن اثر ژان ژنه». فرزان سجودی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته کارگردانی نمایش. دانشگاه هنر تهران.
۲. استیرن، فرانسوا. (۱۳۸۱). *خشونت و قدرت*. ترجمه بهنام جعفری. تهران: وزارت امور خارجه.
۳. اسکارپیت، روبر. (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه مرتضی کتبی. تهران: سمت.
۴. اظهري، محبوبه و صلاحی‌مقدم، سهیلا. (۱۳۹۱). «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های رمان سمفونی مردگان براساس آموزه‌های زیگموند فروید و شاگردانش». ادبیات پارسی معاصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۲، ش ۲، ۱-۱۷.

۵. ایمان، محمدتقی و مرادی، گلمراد. (۱۳۹۰). «روش‌شناسی نظریه اجتماعی گافمن». فصلنامه علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی زنان، دوره ۲، ش ۲، ۷۸-۵۹.
۶. پوردانا، علیرضا. (۱۳۹۶). *پیدایش و دگرگونی رمان: معرفی ۱۲۰ شاهکار ادبی جهان از سروانتس تا ولادیمیر ناباکف*. تهران: پژواک.
۷. ترابی، علی‌اکبر. (۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات: مثلث هنر*. تهران: فروغ آزادی.
۸. خسروی شکیب، محمد. (۱۴۰۱). «تحلیلی جامعه‌شناختی بر حکایت شیخ صنعان در منطق‌الطیر (براساس نظریه اروینگ گافمن)». فصلنامه علمی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره ۲۰، ش ۶۶، ۵۰-۲۵.
۹. ذبیح‌نیا عمران، آسیه. (۱۴۰۱). «بررسی رمان جای خالی سلوچ براساس نظریه داغ ننگ اروینگ گافمن». پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۴، ش ۷، ۷۹-۱۰۸.
۱۰. رانیو، ادوگاوا. (۱۴۰۱). *اتاق قرمز*. ترجمه محمود گودرزی. تهران: چترنگ.
۱۱. ستایش‌مهر، عاطفه. (۱۳۹۸). «بررسی داغ ننگ در داستان‌های صادق هدایت براساس نظریه استیگمای اروینگ گافمن». محمد تقوی. پایان‌نامه دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۲. سلطانی‌فر، محمد و افتخار، پریسا. (۱۳۹۲). «انعکاس معلولیت در آثار سینمایی برمبنای الگوهای معلولیت». مجله مدیریت فرهنگی، دوره ۷، ش ۲۱، ۷۷-۹۴.
۱۳. شیخلو، سهیلا و رستمی اردستانی، حمیدرضا و آذر، اسماعیل. (۱۴۰۰). «تحلیل شخصیت‌ها، مفاهیم اساطیری و انواع آن در رمان سمفونی مردگان». فصلنامه علمی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۱۷، ش ۶۵، ۲۴۹-۲۷۹.
۱۴. صادقی محسن‌آباد، هاشم. (۱۴۰۱). «از جامعه‌شناسی تا ادبیات: بررسی انتقادی کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات». ماهنامه علمی پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۲۲، ش ۸، ۲۳۳-۲۵۳.

۱۵. عباداللهی، حمید و پیری، اکبر و موقر نربین، منصور. (۱۳۹۰). «داغ ننگ و هویت اجتماعی: بررسی موردی عوامل اجتماعی داغ ننگ زننده بر افراد دارای معلولیت جسمانی آشکار در شهر رشت». مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران. دوره ۲، ش ۱، ۱۹۵-۲۲۱.
۱۶. قاسم‌زاده، سیدعلی. (۱۳۹۳). «جامعه‌شناسی رفتار در رمان طناب‌کشی بر مبنای نظریه داغ ننگ». فصلنامه تخصصی نقد ادبی، دوره ۷، ش ۲۶، ۱۴۷-۱۶۹.
۱۷. قاسم‌زاده، سیدعلی و سالارکیا، مزده (۱۳۹۵). «بازخوانی روان‌شناختی-جامعه‌شناختی بخش پهلوانی شاهنامه بر مبنای نظریه داغ ننگ گافمن». فصلنامه علمی-پژوهشی کاوش‌نامه، دوره ۱۷، ش ۳۲، ۷۷-۱۰۲.
۱۸. قانع عزآبادی، فرزانه و قاسمی، وحید (۱۳۹۶). «پدیده داغ ننگ چاقی در زنان ۴۴-۱۵ ساله در شهر یزد». نشریه جامعه‌شناسی کاربردی، دوره ۲۸، ش ۶۷، ۴۱-۶۰.
۱۹. کوثری، عبدالله. (۱۳۷۹). تأملاتی در جامعه‌شناسی ادبیات. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۲۰. گافمن، اروینگ. (۱۴۰۰). داغ ننگ: چاره‌اندیشی برای هویت ضایع شده. ترجمه مسعود کیانپور. تهران: مرکز.
۲۱. محمدی، مهلا و اکبری، حسین و فولادیان، مجید. (۱۴۰۱). «داغ ننگ؛ مروری سیستماتیک بر مطالعات انجام شده در ایران». نشریه جامعه‌شناسی ایران. دوره ۲۳، ش ۱، ۹۸-۱۳۰.
۲۲. معروفی، عباس. (۱۳۹۹). سمفونی مردگان. تهران: ققنوس.
۲۳. منینگ، فیلیپ. (۱۳۸۰). اروینگ گافمن و جامعه‌شناسی نوین. ترجمه ثریا کامیار. تهران: کامیار.
۲۴. مولودی، فواد. (۱۳۹۷). «تحلیل شخصیت‌های رمان سمفونی مردگان بر مبنای دیدگاه فروید درباره غرایز نهاد». ادبیات پارسی معاصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۸، ش ۱، ۲۳۳-۲۵۶.

25. Yamamoto, Joe & Iga, Mamoru. (1973). "*Japanese Suicide: Yasunari Kawabata and Yukio Mishima*". Presented at The American Academy of Psychoanalysis and The Japanese Branch of the International Psychoanalytic Association, Tokyo, Japan, May 13-14, 1973.
26. Russel, Roxanne & Metraux, Daniel & Tohen Mauricio. (2017). "*Cultural Influences on Suicide in Japan*". Psychiatry and Clinical Neurosciences Journal, Vol.7, Issue 1, 1-5.
27. Donovan, Kaori. (2002). "*Yamamoto Nadeshiko in Canada: Experience of Japanese Immigrant Women, 1838-1941*". Thesis Submitted in Partial Fulfillment of The Requirements for The Degree of Master of Arts in History, The University of Northern British Columbia.